

تعليقات آیت‌الله جعفری بر اصول کافی، هفده باب از کتاب الحجّة

* ترجمه: مینا اسکویی

** مهدیه مفیدی

چکیده: آیت‌الله شیخ محمد رضا جعفری ضمن ترجمة انگلیسی کتاب اصول کافی، تعليقات ارزشمندی بر آن افروده است. در این گفتار، تعليقات نگارنده بر هفده باب کافی آمده است. نگارنده در این تعليقات، درباره سلیمان و ابوذر، حکومت عباسیان، نام بعضی از راویان احادیث، و درونمایه احادیث، نکات مهمی بیان کرده است.

کلید واژه: کافی، کتاب الحجّة / تاریخ شیعه، قرن دوم هجری (هشتم میلادی) / واقفه / سلمان / ابوذر.

اشاره

و شوئه ۹ سفینه لة ترجمه لکلی طبول کلی - که به قلم علطة حقوی تیلل شخ مخطا جعفری خفی لطم شد -
تفحی راله ش ترجمة سطی شنطی را تعییث شیل که و
آن سه لدو مو توه شیول وقا گه و شوله ۹

* . کارشناس ارشد زیان و ادبیات انگلیسی. ** . کارشناس زیان انگلیسی، دانشگاه الزهراء.

۲ ۳ ۴ و ۵ را له ش

و ل ن گ ق ط م م ظ ل ه د ب ل ل ز ا ط ه ف ي ا ف ه

* ص ۲، باب کراهیه التوقیت، ح ۱، ذیل «ولم يجعل الله له بعد ذلك و وقتاً»:
عدد ۷۰، اشاره به سال هفتاد هجری (۶۸۹-۶۹۰) دارد. معاویه نخستین خلیفه
امویان در سال ۶۸۰/۶۰ درگذشت. امام حسین از بیعت کردن با یزید، فرزند و
جانشین معاویه سرباز زد؛ مردم کوفه، از امام حسین دعوت کردند تا پیشوای آنان
گردد. اگر آن حضرت به شهادت نرسیده بود، انتظار می‌رفت که حکومت الاهی در
سرتاسر ممالک اسلامی تا سال هفتاد حاکم شود.

عدد ۱۴۰ اشاره به سال ۱۴۰ هجری (۷۵۷-۷۵۸) دارد. تا آن زمان مدت ۸ سال
بود که عباسیان حکومت را در دست داشتند. اگرچه شعار اولیه آنان برپایی
حکومت علویان بود، اما هرگز چنین نکردند. امام ششم علی‌آل‌الله به خوبی به این مسأله
اشارة کرده است که تعویق حکومت الاهی به سال‌های بعد از ۱۴۰، در نتیجه آشکار
کردن راز آمدن این حکومت بود. بنابراین اقامه این حکومت تا زمان نامشخصی به
تعویق افتاد.

* ص ۳، همان باب، ح ۳، ذیل «سؤاله عن القائم»:

«القائم» در اینجا اشاره به امام دوازدهم ندارد؛ بلکه به معنای کلی است، یعنی
کسی که قیام کند. به معنای هر امامی که ممکن بوده در آینده برای برپایی حکومت
الاهی قیام کند.

* ص ۴، همان باب، ح ۵، ذیل «عن الفضل بن يسار»:

صحیح، «فضیل» - به تصریح - است. نعمانی در غیبت ۲۹۴ / بدین‌سان، از کلینی



و به نقل از آن: فیض در را فی ۲/۱۰۲ آورده است، اما در بحار الانوار ۵۲/۱۱۸ به نقل از نعمانی، فضل آمده است. صدر حدیث را شیخ طوسی در غیبت ۲۶۱/۲۶۲ به سند خود، از «فضیل» آورده (و به نقل از آن در بحار الانوار ۵۲/۱۰۳). نیز بنگرید: معجم رجال الحديث ۳۱۷/۱۳ و ۳۱۶-۳۴۱، ۳۳۵-۳۴۱، چاپ دوم.

* ص ۴، همان حدیث، ذیل «فصنعوا ما صنعوا»:

داستان موسی و آن چهل روز در سوره اعراف آمده است (آیه ۱۴۲). آن‌چه که آنان در ساختنش مبادرت کردند، یک گوشه زرین بود.

* ص ۵، همان باب، ح ۵، ذیل «ما بالنا قيل لنا فكان، و قيل لكم فلم يكن»: یقطین، پیک و نماینده (مبلغ) عباسیان بود، در حالی که فرزندش علی، اعتقاد به حکومت امامان داشت. در زمان این گفت و گو، عباسیان حکومت خود را بنیان نهاده بودند؛ در حالی که در آن زمان هنوز نشانه‌ای از بنیان نهادن حکومت هیچ یک از امامان وجود نداشت.

* ص ۸، باب التمحیص والامتحان، ح ۲، ذیل «عن الحسین بن علی عن ابی المغرا»: در بعضی از نسخه‌ها «الحسن بن علی» است. نعمانی در غیبت ۲۰۵/ به روایت از کلینی و طبری امامی در دلائل الامامه ۲۴۲ و ۲۴۳ (و به نقل از آن: بحار الانوار ۱۱۴/۵۲) بدین سان آورده‌اند و همین صحیح است. او همان حسن بن علی بن فضّال است که از ابی المغرا حمید بن منشی روایت می‌کند. بنگرید: معجم رجال الحديث ۵۰/۵ و ۳۰۷، ۳۰۷ و ۲۹۵/۶ و ۲۹۶، ۵۶ تا ۵۴/۲۲، چاپ دوم.



* ص ۱۰، همان باب، ح ۵، ذیل «يسقط فيها كلّ بطانة و ولیجه حتّی يسقط فيها من يشقّ الشعر»:

«بطانه»، کلمه‌ای است که درباره دوستان صمیمی به کار می‌رود. هدف از کاربرد آن در اینجا، اشاره به این عبارت قرآنی بوده است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَخَذُوا بَطَانَةً مِّنْ دُونِكُمْ» (آل عمران / ۱۱۸).

«ولیجه»، کلمه‌ای است که درباره همراه نزدیک به کار می‌رود و اشاره به عبارت قرآنی دارد که فرمود: «إِنَّمَا يُحِبُّ الظَّاهِرَاتِ وَلَا يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِلْجِهَةِ» (توبه / ۱۶).

«من يشقّ الشعر» کسی که مویی را به دونیم می‌شکافد. کسی که آن چنان خدعاً پرداز است که حتّی اگر از او خواسته شود تا در معامله‌ای مویی بدهد، آن را به دونیم می‌کند و تنها نیمی از آن را می‌دهد.

* ص ۱۲، باب «انه من عرف امامه لم يضره تقدم هذا الامر او تأخّر»، ذیل عنوان باب:

يعنى اگر کسی به درستی امام را تصدیق کند، دیگر زمان قیام امام برایش مهم نیست. ارزش اعمال کسی نباید به خاطر آن که این اتفاق در آینده روی خواهد داد، کم شود. در متن عربی این عبارت نیز داریم که «امور را به پیش آورد» (تقدّم)، اما این نکته در اینجا و اکنون محور بحث نیست. این عبارت در اینجا تنها برای تناسب با عبارت «به تعویق انداختن» (تأخّر) آمده است.

* ص ۱۴، همان باب، ح ۴، ذیل «محتبیاً بسيفك»:

«محتبیاً بالسيف»، در زمان جنگ، بر روی زمین می‌نشستند، در حالی که پاهایشان را به روی هم انداخته بودند. (چهار زانو نشسته بودند) و شمشیری را بر روی سینه نگه داشته بودند.

* ص ۱۹، باب من ادعی الامامه...لمن ليس لها بأهل، ح ۷، ذیل «هل عرف الآخر
الا بالأول»:

یعنی این که امامان، جانشین یکدیگرند.

* ص ۲۰، همان باب، ح ۱۰، ذیل «سألت عبداً صالحاً»:
انتساب کلی به معنای بندۀ با اخلاص خدا. در اینجا منظور، امام هفتم است که
گوینده بنابر احتیاط، از ذکر نام بطور مستقیم خودداری کرده است.

* ص ۲۰، همان حدیث، ذیل «ان القرآن له ظهر و بطنه»:
در مورد ظاهر و باطن قرآن رجوع شود به فصل ۱۰۸ (باب فيه نكت و نتف من
التنزيل في الولاية) که پس از این خواهد آمد.

* ص ۲۲، همان باب، ح ۱۲، ذیل «لا ينظر الله اليهم ولهم عذاب اليم»:
این جمله نزدیک به مضمون آیه قرآن (آل عمران / ۷۷) است.

* ص ۲۸، باب من مات و ليس له امام من ائمة الهدى، ح ۱، ذیل «فميته ميته
جاهلية»:
جاهلیّت یعنی دوره جهل قبل از اسلام.

* ص ۳۱، باب فی من عرف الحق من اهل البيت و من انکر، ح ۷، ذیل «انْ عَلَى بْنِ
عبدالله بن الحسين...»:
این کلمه در بیشتر نسخ اصول کافی به صورت عبدالله ضبط شده است. اگر چه
درست آن عبیدالله است. رجوع شود: مرآت العقول، ج ۴، ص ۲۲۲-۲۲۴.

* ص ۳۵، باب ما يجب على الناس عند مضى الإمام، ح ۱، ذيل «حتى يرجع اليهم أصحابهم»:

آیه ذکر شده، اشاره به آنانی دارد که ناگزیر بودند برای دستیابی به علم دین به مدینه بروند. کسانی که در چنین سفری بودند، ناشنایی شان با آداب دینی در فاصله سفرشان تا قبل از رسیدن، بخشوذه شده بود؛ همانند آن کسانی که در شهر مبدأ در انتظار بازگشت آنان بودند تا علم دین را برایشان بیاورند. همان طور، پس از رحلت امام، مدت زمانی طول می‌کشد تا جانشین ایشان برای مردم مشخص گردد. آنان نیز که در چنین سفری بودند و در طی سفر، هنوز نمی‌دانستند امامشان کیست، بخشوذه بودند و ایرادی بر آنان نمی‌رفت؛ همانند آن کسانی که در شهر مبدأ در انتظار بازگشت کسانی بودند که در پی کسب علم دین به مسافرت رفته بودند.

* ص ۳۷، همان باب حدیث ۲، ذیل «قصرت عمن هو اصغر منه»:

عبدالاً على در شگفت بود که چرا امامت از امام پنجم امام باقر علیه السلام (ابو جعفر) به یکی از برادران ایشان منتقل نشده و به فرزندش یعنی امام صادق علیه السلام انتقال یافته است، مخصوصاً این که برادر ایشان هم مانند شخص امام باقر علیه السلام، از نزدیکی (خویشاوندی) یکسانی با پیامبر برخوردار بودند و همزمان نیز از جعفر بزرگ‌تر بودند. برای مثال، زید بن علی یکی از برادران ابو جعفر بود که برای جانشینی امامت، مورد نظر آن‌ها بود.

* ص ۳۸، همان حدیث، ذیل «يرفعه اربع اصابع ثم يخلّى عنه»:

يعنى پیروی از سنت پیامبر که قبرشان در اینجا توصیف شده است.



* ص ۳۹، همان حدیث، ذیل «فِإِنْ اشْرَكَ فِي الْوَصِيَّةِ»:
برای مثال از چنین موقعیتی، رجوع کنید به حدیث شماره ۸۱۰ که قبل‌گذشت.

* ص ۴۲، باب فی انّ الامام متى يعلم أنّ الأمر قد صار إلّيه، ح ۱، ذیل «انّ فیه سُنّةٍ أربعَةُ آنْبِياءٍ»:

قمی در اینجا مطرح می‌کند که به نظر بعضی افراد، امام هفتم (پدر ابوالحسن) آنگونه که ابوالحسن بیان کرده، فوت نکرده است؛ بلکه غایب شده است. یکی از سنت‌ها اشاره به غیبت دارد. این سنت‌ها در بسیاری از احادیث، به مهدی نسبت داده شده است. (رجوع شود: بحاج ۵۱ ص ۲۱۵-۲۵). در اینجا می‌بینیم که برخی از افراد شیعه به طور اشتباه آن‌ها را به امام هفتم نسبت داده‌اند.

* ص ۴۳، همان باب، ح ۲، ذیل «ولَكُنْ قَدْ سَمِعْتَ مَا لَقِيَ يُوسُفَ مِنْ إِخْوَتِهِ»:
در اینجا ابراهیم به بیان این مطلب می‌پردازد که پدرش نمرده است؛ بلکه در غیبت زندگی می‌کند، بنابراین او این حق را دارد تا بخشی از ثروت را بردارد، ثروتی که در غیر این صورت، تنها حق برادرش حضرت رضاعلیؑ (امام وقت) خواهد بود؛ اگرچه امام رضاعلیؑ به برادرش ابراهیم توجه داشت و به مهربانی با اورفتار می‌کرد و پول مورد نیاز برای ادامه زندگی و مخارجش را به او می‌داد، اماً اکنون ابراهیم دچار این احساس شده بود که به او خیانت شده، همانگونه که برادران یوسف به او خیانت کرده بودند.

* ص ۴۴، همان باب، ح ۳، ذیل «طَلَقَتْهَا وَ قَدْ عَلِمْتَ بِمَوْتِ أَبِي الْحَسْنِ قَالَ: نَعَمْ»:
در واقع امّفروه همسر امام هفتم بود، نه همسر امام هشتم. هشت در اینجا نشانگر امّفروه مطلقه است و معنای لفظی خود را ندارد. پدرش او را قسم داده بود

که امّ فروه را به منزل دیگری انتقال دهد. بنابراین او می‌بایست پیش از انجام چنین کاری درباره مرگ پدرش اطلاع می‌داشته است. (رجوع شود به حدیث ۸۲۸)

* ص ۴۸، باب حالات الائمه علیهم السلام فی السنن، ح ۱، ذیل «کان یومئذ نبیاً حجۃ اللہ غیر مرسل»:

برای بحث درباره تفاوت میان نبی و مرسل، رجوع شود به حدیث شماره ۴۴۲ که پیش از این گذشت.

* ص ۵۱، همان باب، ح ۲، ذیل «فقد وھب اللہ لک فقر عيوننا»: رجوع شود به حدیث شماره ۸۳۹ که قبلًاً آمد، و پاورقی مربوط به آن.

* ص ۵۱، همان باب، ح ۲، ذیل «قد قام عیسیٰ علیہ السلام بالحجۃ و هو ابن ثلات سنین»: ذیل حدیث ۸۳۹ اشاره شده که شیخ مفید در ارشاد ۲۹۸/ طبری در اعلام الوری ۳۳۱ و اربلی در کشف الغمہ ۳۵۱/۲ این حدیث را از کلینی روایت کرده و در آن آورده‌اند: «ابن اقل من ثلات سنین». بنگرید: مرآۃ العقول ۳۷۷/۳ و بحار الانوار ۱۰۲/۲۱ و ۱۰۵۰. نیز بنگرید حدیث ۹۹۷ (ششمین حدیث از همین باب).

* ص ۵۳، همان باب، ح ۵، ذیل «فحذتی علی بن مهزیار بهذا فی سنة احادی و عشرین و مائتین»:

هدف سهل این بود که نشان دهد این حدیث یکسال بعد از مرگ امام جواد، امام نهم، به او منتقل شده است؛ یعنی سالیان قبل از مرگ امام عسکری، امام یازدهم در سال ۲۶۰/۸۷۴ و مقام امامت بعدی که متعلق به مهدی است که این مقام وقتی به ایشان تفویض شد که آن حضرت پنج سال داشتند.



* ص ۵۶، باب انّ الامام لا يغسله إلّا الامام بن الأئمّة علیه السلام، ح ۱، ذیل «يقولون انّ الامام لا يغسله إلّا الامام»:

این بحث و جدل اشاره دارد به نگرانی های موسی بن جعفر، و کسانی که به بحث می پرداختند و جزء «واقفه» بودند (رجوع شود به حدیث ۷۶۹) واقفه در اینجا به بحث در این باره می پرداختند که موسی بن جعفر باید مرد بشد؛ بلکه در غیبت به سر می برد؛ زیرا غسل پیکر یک امام را تنها امام بعدی می تواند انجام دهد. در این مورد، البته امام بعدی یعنی امام رضا دسترسی ظاهری به امام موسی کاظم نداشته است؛ زیرا در بغداد زندانی بوده است و امام رضا در مدینه به سر می بردنده.

* ص ۶۶، باب مواليد الأئمّة علیهم السلام، ح ۶، ذیل «روى غير واحد من اصحابنا انه قال»:
در این حدیث مشخص نشده است که کدام امام سخن می گوید. با این حال صفار نیز با سلسله روایی خویش، همین حدیث را از قول «یکی از یاران ما، از ابو جعفر (امام پنجم)» روایت می کند. (بصائر الدرجات، ص ۴۳۶-۴۳۷؛ همچنین رجوع شود به بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۵)

* ص ۶۸، همان باب، ح ۵، ذیل «و هو محدث إلى ان تنتقضى اياته»:
رجوع شود به فصل ۳ و ۵۴ (در باب معنای محدث).

* ص ۶۹، باب خلق ابدان الائمه و ارواحهم و قلوبهم علیهم السلام، ح ۱، ذیل «خلقنا من علیين»:
علیین جمع کلمه «علی» به معنای بالا است. بنابراین علیین یعنی بالاترین موجودات خلق شده و گاهی نیز با بسط معنا، به معنای مکانی است که آنان در آن ساکن هستند.

* ص ۷۲، همان باب، ح ۴، ذیل «خلق عدوّنا من سجّين»:
«سجّين» به معنای منطقه‌ای بسیار پست و پایین است.

* ص ۹۰، باب أَنَّ الْجِنَّ يَأْتِيهِمْ فِي سَأْلُونَهُمْ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَيَتَوَجَّهُونَ فِي امْرِهِمْ،
ح ۸، ذیل «اَوْلُ مَنْزِلٍ نَعْدَلُ مِنْ فِيدِ إِلَى الْمَدِينَةِ»:

نعمان بن بشیر و جعفری، در حال سفر از مدینه به کوفه بودند. دو راهی مدینه،
چه به سمت کوفه و چه به سمت بصره، فید نامیده می‌شد؛ نعمان بیان می‌کند که
آن‌ها در آخری‌جه توّقف کردند (توقفگاه قبل از فید) و آن مکان را به این بیان وصف
کرده است: «نخستین منزل در مسیر فید به مدینه»، زیرا به دلیل این‌که او یک کوفی
بوده است، جاده را از جایی در نظر گرفته که کوفه مبدأ حرکت بوده باشد؛ نه مقصد.

* ص ۹۲، همان حدیث، ذیل «صنع ما كان يقول جابر»:
منصورین جمهورین حصن الكلبی (متوفی حدود ۷۵۰/۱۳۳) در زمان امویان
سریاز بود. او به همراه یزید بن الولید (پسر عبدالملک) در سال ۷۴۴/۱۲۶ به سمت
عراق حرکت کرد و گفته می‌شود که با این ادعای دروغین که یزید او را برای
حکومت عراق منصوب کرده است، به مدت ۴۰ روز در آن‌جا حکومت کرد. سپس
آن مکان را ترک کرد و به سمت سند رفت، و در آن جا نیز مدتی حکومت کرد.
هنگامی که نخستین خلیفه عباسی، سفّاح (۷۵۰/۱۳۲) به قدرت رسید، به دنبال
موسی بن کعب فرستاد تا به جنگ منصور برود. از جنگ، با منصور گریخت و در
«مفازه» از تشنگی مرد. المفازه، بیابانی بین سند و سجستان (سیستان) بود. (الطبیری،
ج ۲، ص ۱۷۶۷، ۱۷۹۷-۱۷۹۸، ۱۷۹۴، ۱۸۰۰، ۱۸۰۴، ۱۸۰۳، ۱۸۰۹، ۱۸۵۵، ۱۸۵۴، ۱۸۳۶-۱۸۵۰،
۱۸۸۳ تا ۱۸۸۵، ۱۸۶۵، ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸، ۱۹۱۵، ۱۹۳۸، ۱۹۶۴، ۱۹۷۷، ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۹ و نیز جلد ۳،
ص ۸۰ و ۷۵ و ۷۲؛ ابن الاشیر، ج ۵، ص ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۵ تا ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۲۷ تا ۳۲۴،

،۳۳۷ تا ۳۵۴، ۳۷۱ و ۳۷۲، ۴۴۵، ۴۵۳؛ ابن حزم، جمهورة انساب العرب، ص ۴۵۸؛ الاعلام، ج ۸، ص ۲۳۶-۲۳۵

(درباره ادعای کذب ابن جمهور، رجوع شود به: خلیفه بن خیاط، التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۹ و الذہبی، تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۳۰۳)

ابو جعفر در ۱۱۴/۷۳۳ درگذشت. بنابراین می بینیم که او حداقل پیامش را ۱۲ سال قبل از حادثه منصورین جمهور فرستاده بوده، که درباره آن باید به نام جابرین یزید که برایش فرستاده بیندیشیم که در آن، آینده اورا پیش‌بینی کرده است. بنابراین، جابر می توانست خود را به دیوانگی بزند، اما در پایان مردم دانستند که در واقع او هرگز دیوانه نبوده است.

* ص ۱۰۳، باب انه ليس شيء من الحق في يد الناس إلا ما خرج من عند الإمامة عليه السلام، ح ۶، ذیل «ابن شریح»:

ضبط صحیح، «ابن جُریح» است، یعنی عبد‌الملک بن عبد‌العزیز بن جُریح، فقیه و محدث و قاری مکّی (۷۶۷/۱۵۰-۶۶۹/۸۰)، که در زمان خود فقیه مکّه بود و احادیث زیادی روایت کرد.

* ص ۱۰۳، همان حدیث، ذیل «انْ نَخْلَةُ مَرِيمٍ كَانَتْ عَجْوَةً»:
بنگرید: قرآن، ایه ۳۳ تا ۳۶ سوره مریم.

تغییل آیت الله جعفری بر اصول کافی، مقدمه باب از کتاب الحجۃ

* ص ۱۰۳، همان حدیث، ذیل «ما كان من لقطاط فهو لون»:
گسترش درخت خرما، یا از طریق دانه‌هاست یا از شاخه‌های نورسته که نزدیک پایه ساقه می‌رویند. شاخه‌های نورسته، اصل نخل ماده را تولید مثل می‌کنند، همان کاری که بذرها نمی‌توانند.

* ص ۱۰۶، باب فی ما جاء انّ حدیثهم صعب مستصعب، ح ۲، ذیل «وَلَقَدْ آخا

رسول اللہ بینہما»:

سلمان به صبر و شکیبایی و ابوذر به تندخوبی شهرت داشت. بنابراین، سلمان توانایی تحمل برخی حقایق خاص را داشت؛ حقایقی که اگر ابوذر آنها را می‌دانست، در دفاع از آنها دچار بی‌صبری شده و در نتیجه کشته می‌شد. اگرچه آن دو آنقدر با یکدیگر نزدیک بودند که پیامبر آنها را خویشاوند می‌خواند، گویی که با هم برادرند، اما از تفاوت‌های بارز آنها، توanایی در تغییه بود. علی بن حسین علیہ السلام وجود این‌گونه تفاوت‌ها را گرچه در میان افرادی با شخصیت‌های بزرگ و بسیار نزدیک، تنها جهت نشان دادن تفاوت‌های مهمتر در میان افرادی از طبقات بسیار مختلف ذکر کرده‌اند تا به کمترین سختی‌های مشابه در پذیرفتن علمی که خداوند به ائمه و پیامبران داده، اشاره کنند.

* ص ۱۱۰، همان باب، ح ۵، ذیل «وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا عُبَدَ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ»:

خداوند حتیٰ کافران را به اقرار ظاهری حقایق واداشته است تا دشمنانِ مؤمنان واقعی، قادر به تمییز آنها از دیگران نبوده و بدین ترتیب نتوانند آنها را از بین ببرند.

* ص ۱۱۹، باب ما يجب من حق الامام على الرعية...، ح ۴، ذیل «وَلَمْ يَجْزِهُمْ فِي

بعوْثَمْ»:

در اینجا نسخه‌های مختلف کافی تفاوت دارند. نسخهٔ صحیح عبارت است از: «وَلَمْ يَجْمَرْهُمْ». (ر.ک. قرب الاسناد، ص ۴۸؛ بحار، جلد ۲۲، ص ۴۹۶ و جلد ۲۷، ص ۲۴۷؛ مراتع العقول، جلد ۴، ص ۳۳۹) ترجمة حاضر (اشاره به ترجمه انگلیسی متن) مطابق عبارت تصحیح شده می‌باشد.

* ص ۱۲۸، باب ان الأرض كلها للإمام، ح ۴، ذیل «ثمانية انهار في الأرض»:

این حدیث همچون برخی احادیث دیگر این فصل، از احادیث ضعیف [نامعتبر] به شمار آمده و راجع به آن دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. به طور مثال، گفته شده که «هشت» رود توسط جبریل معین شده، در حالی که تنها نام هفت رود ذکر شده است. همچنین در شناسایی برخی از رودها نیز تحریف شده است. موقعیت صحیح رودها در ذیل اشاره شده است:

(۱) رود سیحان [ساروس] از ترکیه امروزی جریان یافته و به مدیترانه می‌ریزد؛

(ر.ک. سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۳۱ و نقشه شماره ۴)

(۲) رود جیحان [در برخی نسخه‌های کافی آن را جیحون تلفظ می‌کنند] بدرستی به نام «رودخانه بلخ» شناسایی شده است. عرب‌ها به دلیل مجاورت سیحون به شهر بلخ، آن را «رودخانه بلخ» می‌نامند؛ (ر.ک. همان، ص ۴۳۴-۴۴۵ و نقشه شماره ۹)

(۳) سومین رود، همان رودی است که در حدیث به آن اشاره نشده است، سیحون [jaxartes]. مسیر بالایی این رود در منطقه فرغانه و مسیر پایینی آن در منطقه تاشکند امروزی قرار دارد. این رودخانه همان است که از زمان استقرار مسلمانان اولیه در کرانه پایینی رود، آن را رود چاچ نامیدند. (ر.ک. همان، ص ۴۳۴-۴۷۶ و نقشه شماره ۹)

(۴) خشوع: این نام را در هیچ یک از کتب جغرافی قدیمی و جدید شرق و غرب نمی‌توان یافت. احتمالاً این نام، تحریف یکی از این دورود است: وخشاب، یکی از ریزابه‌های جیحون (ر.ک. همان، صص ۴۳۴-۴۳۶). یا اخشوا [یا اخش] که همان جریان اصلی سیحون است. (ر.ک. همان، صص ۴۳۵ و ۴۳۸). هیچیک از این رودهای ربطی به «رود چاچ» ندارد، این شناسایی همان نام جافتاده سیحون (jaxartes) است.

بنابراین، احتمالاً متن اصلی این حدیث تا بدین‌جا اینگونه خواهد بود: سیحان،

جیحان [جیحون] رود بلخ، [سیحون] رود چاچ و بعد و خشاب یا اخشاوا. بدین ترتیب برخی از راویان این خبر، بایستی سیحان و سیحون را دیده، با فرض آنکه تکرار شده‌اند، سیحون را از قلم انداخته‌اند، سپس نام و خشاب یا اخشاوا را تحریف کرده و به اشتباه عبارت «رود چاچ» را به آن اضافه کرده‌اند.

(۵) مهران، همان ایندوس است (همان، ص ۳۳۱). البته نام سه رود آخر کاملاً شناخته شده است.

* ص ۱۳۱، همان باب، ذیل حدیث ۸:

شیخ صدق در تفسیر این حدیث اضافه می‌کنند که: [و دریایی که جهان را دربرداشت] و این همان دریای ابسکون است (ر.ک. الفقیه، [چاپ نجف]، جلد ۲، ص ۲۴ = ۹۱/۲۰). ابسکون نام جزیره‌ای در دریای خزر در خلیج نیم مردان است (ر.ک. سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۳۷۶). از این روگاهی دریای خزر را ابسکون می‌نامند (ر.ک. یاقوت، معجم البلدان، جلد ۱، ص ۳۴۲). دریایی که به آن اشاره شده است، دریای خزر است، نه یک دریای افسانه‌ای. بعلاوه، خود دریا که استفاده اندکی برای امام داشته و بخش‌هایی از آن در منطقه خارجی واقع شده بود، به امام تعلق نداشته، بلکه زمین‌های حاصلخیز ساحل جنوبی دریا که پیشترها مسلمانان در آن سکنی گزیده بودند، متعلق به امام بود.